

گفت‌وگو

داریوش ارجمند، بازیگر فیلم «سگ‌کشی» بانوشته بیضایی نمی شود بد بازی کرد
فرانک آرتا

✎ **تخلیلتان از نقش بهرام بیضایی بر هنرهای نمایشی-تئاتر و سینمای ایران- چیست؟**
از روزی که من کارم را در تئاتر شروع کرده‌ام، چه در دانشکده در مشهد و چه وقتی که به‌عنوان کارشناس هنری در وزارت وقت فرهنگ‌و‌هنر وارد شدم، همیشه ایشان به‌عنوان یک معلم خوب قابل احترام بوده‌اند. نه‌تنها من، بلکه همه کسانی که انصاف داشته باشند، خوب می‌دانیم که ایشان نویسنده و متفکر بزرگی هستند.

✎ **چگونه شد که در نقش «حاج آقا نقدی» در فیلم «سگ‌کشی» بازی کردید و بعد هم در جشنواره فیلم فجر جایزه بهترین بازیگر نقش مکمل را دریافت کردید؟**

یادم می‌آید دو روز مانده به روز تولد بهرام بیضایی، چهارم دی، آقای پورشی‌رازی با من تماس گرفت و گفت نقشی هست و آیا میایی در آن بازی کنی؟ من گفتم چرا خود ایشان با من تماس نگرفت! بعد از آن خود آقای بیضایی با من تماس گرفتند. من به دفتر ایشان رفتم. آقای بیضایی گفتند: «من باید از تو تست بگیرم.» من هم پاسخ دادم: «اصلا آمدم اینجا به شما



تست بدهم و بروم.» همان زمان به اتاق دیگر کارش رفتم و دوربین «هندی‌کم» هم قرار داشت. فیلم‌نامه را برای من آوردند و نقش را خواندم و دوربین را روشن کردند. بعد بازی‌ام را مقابل دوربین شروع کردم. در نهایت آقای بیضایی به من گفت: «این برای فیلم خوب است.» من هم گفتم: «برای من هم خوب است.» بعد از آن تهیه‌کننده آمد و گفت: «بیا قرارداد ببندیم.» من هم گفتم: «من قرارداد نمی‌بندم!»

چطور؟

اتفاقا برای بعضی‌ها این سؤال پیش آمد و حتی سو‌تفاهم‌هایی هم برای تهیه‌کننده پیش آورد. همان موقع شدید مزده (شمسایی) وارد اتاق شد و گفت: «تو چرا نمی‌خواهی بازی کنی!» من هم گفتم: «من به کسی نگفتم که بازی نمی‌کنم. فقط گفتم قرارداد نمی‌بندم.» البته من از قصد کمی هم شیطنت کردم. بعد به خانم شمسایی گفتم: «من اصلا برای این فیلم قرارداد نمی‌بندم و دستم‌زد هم نمی‌خواهم. فقط لطفا بعدا شمع یک توله بهرام بیضایی را به من بدهد.» مزده (شمسایی) هم بعد از جشن، شمع را به من داد و هنوز هم در منزلم این شمع را دارم. یادم می‌آید آن زمان چشمان مزده پر از اشک شده بود.

چرا برای این فیلم دستم‌زد نگرفتید؟

خب بهرام بیضایی قبل از «سگ‌کشی»، ۹ سال فیلم نساخته بود؛ یعنی نگذاشتند که فیلم بسازد. برای او مشکلات زیادی به وجود آوردند. حالا که فیلمش را شروع کرده بود، خیلی خوشحال بودم که «سگ‌کشی» ساخته می‌شود. ضمنا بخشی از فیلم را هم خود ایشان سرمایه‌گذاری کرده بود. ایشان هنرمند بزرگی است، بنابراین دستم‌زد من در این فیلم همان شمع تولد ایشان بود که گرفتم. ضمن اینکه به نظر خود یکی از افتخار‌آمیزترین نقش‌هایم، همین «حاجی‌نقدی» فیلم «سگ‌کشی» است.

✎ **این نقش در زمان خودش کمی جسورانه بود. دراین باره چه تحلیلی داشتید؟**
بعد از تست به آقای بیضایی گفتم که اگر اجازه بدهید، روی صدای حاجی نقدی کار کنم. چون در فرهنگ بازیگری ما ظاهرا صدا به حساب نمی‌آید. ما ممکن است چهره فردی را از یاد ببریم. ولی صدای او را نه. به قول زنده‌یاد فروغ، «تنها صداست که می‌ماند». تحلیل‌م این بود که صدای ایشان باید از ته تاریخ بیاید. چون او آدمی جامانده است و اعتقاداتش از ته تاریخ می‌آید و به‌قولی هنوز به‌روز نشده است! باین‌حال مرد شرافتمندی است.

شرافتمند؟

بله. حتی اگر به ماهرخ کمالی نگاه‌ی دارد، به این دلیل است که نمی‌داند او شوهر دارد. چون آن زن، این موضوع را پنهان کرده بود. این آدم در مقایسه با سایر شخصیت‌ها، شرافتمندانه رفتار می‌کند. درحالی‌که سنگسری، لات‌ها و کامیوترفروش ... همه به ماهرخ آسیب رساندند. حتی برخی‌ها بعد از دیدن فیلم به من گفتند که چرا این نقش را بازی کردی و این فرد به دین توهمین می‌کند. من به آنها گفتم که ماهرخ در جایی از فیلم می‌گوید که آیا یک مرد پیدا نمی‌شود. در رفتار حاجی نقدی، در قیاس با شخصیت‌های دیگر، صداقت بیشتری بود. درنهایت هم خود بیضایی نقش را درست نوشته بود که شما نمی‌توانستید آن را بد بازی کنید.

هدیه تولد شما به آقای بیضایی چیست؟

در این سوی جهان فقط می‌توانم بگویم که «بهرام بیضایی عزیز تولدت مبارک!» و همین‌طور به نیاسان و مزده تبریک می‌گویم. امیدوارم هرجای جهان که زندگی می‌کنند و همواره دلش برای فرهنگ ایران زمین می‌تپد، همچنان با سلامتی و پرتوان این مسیر را ادامه دهد و جای او خیلی خالی است.



امیر پوریا

مدرس و منتقد سینما

بسیاری از هنرمندانمان را از این بابت می‌ستاییم که هرچند ممنوع یا دچار موانعی بوده‌اند، اما در این مرزها مانده‌اند. اما این‌بار با یا بی‌اجازه مخاطب محترم و هر مدیر فرهنگی، می‌خواهم تولد هفتادونهم آقای بهرام بیضایی را همراه با سپاس از اینکه ترک وطن گفتند، تبریک عرض کنم. شاید شگفتی به‌همراه داشته باشد این مبارک‌شمردن مهاجرت هنرمندی که اثر هر روز کارش در هنرهای نمایشی ما ماندگار بوده است؛ درسی برای درام‌دانستی یا انسان‌شناختن کسی، مصالحی برای اجرای آموزشی یا حرفه‌ای کسی دیگر و میدانی برای کشف قابلیت‌های بیانی هنر به طور کلی و برای کلی هنرشناس. همچنین، یک دستاورد جانبی دیگر آنچه خلق کرده و نگاه به تاریخ هرکدام، می‌تواند این باشد که بسیاری از ما با دچاربودن به خودباوری کاذب، شاید تصمیم بگیریم دست به خلق اثر نمایشی نزنیم، وقتی می‌بینیم ایشان زیر ۳۰ سال داشته وقتی متن سترگ «گارنامه بنادر بیدخش» را نوشته؛ ۴۰ ساله بوده که فیلم همچنان یگانه «مرگ یزدگرد» را ساخته یا برای کسانی با روحیه و رویکردی متفاوت، درست در نقطه مقابل، می‌تواند انگیزه‌ای باشد برای بازنایستادن، خواندن، دانستن، کوشش و تجربه در خلق و خودآزمایی. چندی پیش نمایشی در تهران بر صحنه بود با عنوان «شب دشنه‌های بلند»، کار علی شمس که در آن نمایش‌نامه‌نویس جوان و نوآمده‌ای با نام عجیب مجدد سختکوش در سال ۴۹ با طرح وقایعی از آینده آن زمان مواجه می‌شد. به او می‌گفتند که هشت سال بعد انقلاب خواهد شد و اختیار می‌دادند که میان

چگونه با بهرام بیضایی آشنا شدید؟

واقعیت این است که من بیشتر از طریق کتاب‌ها، نمایش‌نامه‌ها، فیلم‌ها و پژوهش‌های بیضایی، با او آشنا شدم. همنشینی‌ام با بهرام بیضایی بیشتر از طریق آثار اوست تا مראودات شخصی. من همیشه گفته‌ام مهم‌ترین حادثه زندگی‌ام در ۵۵ سال عمرم، هم‌دوره‌بودن با افرادی مانند بهرام بیضایی است.

✎ **به نظر شما هنر ایران و به‌طورکلی جامعه چقدر توانسته از آثار بیضایی حسن استفاده او ببرد؟**

خب می‌دانیم که تعداد آثار آقای بیضایی، هم زیاد است و هم متنوع و ایشان حدود ۳۰، ۳۵ نمایش‌نامه نوشته و ۲۰، ۲۵ فیلم‌نامه به رشته نگارش درآورده‌اند،

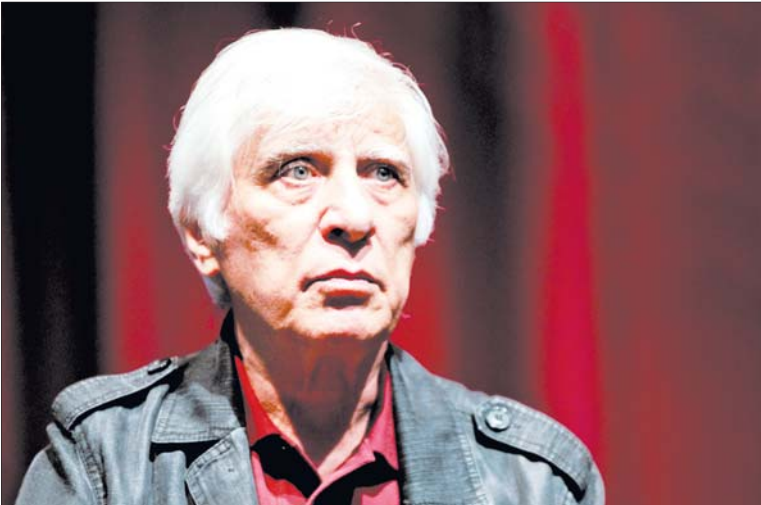


بهروز غریب‌پور

نمایش‌نامه‌نویس

بیضایی در حقیقت شخصیتی محترم و مغتنم برای تئاتر ایران است و به‌هر حال، اگر نگاهی به روزهای جوانی بیضایی بیندازیم می‌بینیم که عشق به ایران و نمایش‌های ایرانی و فرهنگ ایرانی از همان آغاز کارش وجود داشته است و در زمانی که شیفتگان تئاتر غرب اصرار می‌ورزیدند نمایش ایرانی قابل‌اعتنا نیست و تخت‌حوضی، تعزیه و خیمه‌شب‌بازی آثار موزه‌ای هستند و در کاغش اندیشه تماشاگران می‌توانند مؤثر باشند، اما بیضایی برخلاف این دیدگاه حرکت می‌کرد. او به همین دلیل دانشکده ادبیات را رها کرد و کتاب بی‌نظیر «نمایش در ایران» را نوشت که در آن به نمایش‌های بومی ما که ریشه در تاریخ دارند توجه ویژه می‌کند. من چند سال پیش در خانه هنرمندان ایران در مراسمی که برای بزرگداشتش برگزار شده بود، به او دو گلابه کردم. اما در همان جا نیز گفتم که این گلابه هیچ از ارزشمندی‌اش نمی‌کاهد و چیزی از شخصیتش را

هنر



تولد آقای بیضایی

بیش بمانید و در آرامش

می‌گردانند. وامی که تاریخ هنر و حتی تاریخ پژوهش در باب هنر در سرزمین ما به او دارد، چنان است که بااطمینان می‌شود گفت با ماندن یا نماندن او در ایران، با هر میزان حرمت و نکوداشت و آیین که به فرض اینجا می‌ماند و بجای می‌آوردیم، ادا نمی‌شد. از نکوداشت حرف می‌زنم، چون برای آقای ناصر تقوایی هم فقط همین کار را بلدیم. آقایان داریوش مهرجویی و بهمن فرمان‌آرا به میزانی کمتر و آقای مسعود کیمیایی به میزانی بیشتر، بهره از سختکوشی و پامردی خود برده‌اند و از طاقت بی‌پایانشان خرج کرده‌اند که چندی یک فیلم می‌سازند و کتابی می‌نویسند یا به فارسی

گفت‌وگو با محمد رحمانیان، نمایش‌نامه‌نویس

این بار نقد خودمان ضروری است

آثاری مانند «فتح‌نامه کلات» یا «سیاوش خوانی»، من همیشه گفته‌ام که سه هنرمند در تاریخ وجود دارند که در عصر و دوره خود به شایستگی‌های والای آنها چندان توجهی نشد؛ شکسپیر، برشت و بهرام بیضایی! تنها لسل‌های بعدی به ارزش‌های والای آنها برده‌اند و هرکدام نقش مهمی در تاریخ هنرهای نمایشی جهان ایفا کرده‌اند.

✎ **جدا از بحث سانسور، چقدر به جامعه هنری**

یاد استاد

عشق به ایران و نمایش‌های ایرانی

اجرا شد که از نظر بازیگری مرا تحت‌تاثیر قرار داد، اما اندیشه‌اش را در همان زمان جذاب و متناسب با اندیشه‌های خودم نمی‌دانستم. طبیعتا او روی من تأثیر گذاشته است، چون شیفته نمایش‌های ایرانی شده و این مسیر را از منظر خودم ادامه داده‌ام. بیضایی در سال ۴۹ و ۵۲ به‌طور مستقیم به تئاتر عروسکی و خیمه‌شب‌بازی کمک کرد که بتوانم پروژه‌هایم در این زمینه را اجرایی کنم. او در دانشگاه تهران و مدیر گروه دیارتمان تئاتر بود و وقتی من خواستم هفته نمایش خیمه‌شب‌بازی ایران را با حضور آخرین بازیماندگان این نمایش ایرانی برگزار کنم و با مشکل مالی مواجه بودم، او خودش مرا سوار ماشینش کرد و به بانک برد و از حساب شخصی‌اش بودجه‌ای را در اختیارم گذاشت که این کار را حتما انجام دهم و این را برای آینده تئاتر ایران و تئاتر عروسکی بسیار مفید می‌دانست. من تمام موفق شدم آن یک هفته را برگزار کنم و پیامدش این شد که در تئاتر عروسکی ما شناخت و توجه به خیمه‌شب‌بازی نیز اتفاق افتاد. بیضایی همیشه راه و روشی برای گفتن و بیان اندیشه‌هایشان داشته است و امیدوارم که تحت‌تاثیر اجراهایش بتوانیم این راه و روش و میثاقش با تئاتر ایران را بیاموزیم و دنبال کنیم.

برمی‌گردانند. این طاق‌ت هم بی‌نهایت نیست و روزی به بی‌حوصلگی آقای تقوایی و برهیز از سروکله‌زدن با آن مدیر و این ناظر خواهد رسید وگرنه، میدانی برایشان فراخ نمی‌شود. آقای عباس کیارستمی هم دیگر چندین‌سال بود که اینجا فیلم نمی‌ساخت و باز هم خود و همه‌چیز را آماده کرده بود که بعدی را در چین‌وماچین بسازد که طب ایرانی آماده نبود و با بقای او راه نیامد. بنابراین اگر آقای بیضایی را برای ماندن می‌خواستیم، از میدانی که او را سر شوق بیآورد و به خلق اثری برآمده از ذهن سرشارش بینجامد، خبری نبود. اثری «در واکنش» به آنچه بیرون از ذهن هنرمند است که شوقی ندارد، نه برای خلق و نه برای تماشا؛ همچون فیلم آخری که با نام «وقتی همه خوابیم» ساخت و برآشفگی از آن را هنوز میان اتهامات نگارنده به حساب می‌آورند. برابند اینهاست که موجب می‌شود عرض کنم آقای بیضایی، عمرتان دراز و آرامستان پایدار. تا همین چندی پیش که به سرخوشی شما در هر تصویر ثابت یا متحرکی در این سال‌های ینگه‌دنيا در قیاس با سال‌های تهران و کارهای شمال و جنوب ایران فکر می‌کردم، تازه بیم زلزله در این اوج نبود و آلودگی همیشگی که دو، سه فیلمتان نگرانی‌اش را طرح می‌کرد، به این بحران نرسیده بود. اگر جامی جهان‌نما می‌داشتید- چون آنچه بنادر شما برای جم شاه ساخته بود- و از استانفورد در آن به مردمان امروز و اینجا می‌نگریستید، کلام بنادر از پس قرن‌ها بار دیگر با همان واژگان بر زبانتان جاری می‌شد: «... و این مردمان‌اند در کوشش؛ که سزاوار بهترند». شما هم اگر می‌ماندید، مدام باید می‌گفتمد ایشان سزاوار بهترند. حرمت بیشتر، میدان عمل گسترده‌تر و فیلم‌هایی آزادانه‌تر و کنشگرانه‌تر. بر من ببخشاید که چنین گستاخ می‌گویم زنده باد که نماندید. در آسودگی بمانید و بیش بمانید.

این نقد وارد می‌شود که در اِیسن زمینه کم‌کاری و کم‌توجهی کرده‌اند. این بار تیغ نقد به سوی خود چقدر قابل بحث و بررسی است؟

اتفاقا سانسور همیشه دولتی نیست. حتی روشنفکران و ارگان‌های متعدد در این زمینه مقصر هستند. قبلا خود آقای بیضایی به این نکته در برنامه «۱۰ شب با گوته» اشاره کرده بود. حتی گاهی شاهد بودیم که افرادی در سطح شعور هنری بالا هم مانع فعالیت هنری بیضایی شده‌اند و اتفاقا گاهی ایشان از هم‌صنفی‌های خود ضربه خوردند. من حتی حاضرم در فرصتی مقتضی مدام بماند می‌گفتمد ایشان سزاوار بهترند. اشاره و به نظر جمی چنین بحث‌هایی خالیست.

او همچنین علاوه بر تئاتر، بر سینمای ایران نیز تأثیرگذار بوده است. جالب‌ترین خاطره‌ای که از او دارم این است که در سال ۴۹ وقتی در کنکور هنرهای نمایشی شرکت کرده بودم، بیضایی در سفری که به کرمانشاه داشت، در مسیرش با خانواده‌اش به سمت سنندج آمدند و خبر قبولی مرا در دانشگاه برایم آورد که بسیار این خبر خوش مرا شاد کرد و همین خاطره باعث شده که با وجود فاصله سنی و جایگاه او، طبیعی است که همیشه برایم گران‌قدر باشد. شاید هم با این خبر خوش می‌خواست گلابه‌ام را جبران کند، چون من به‌عنوان سرپرست گروه از او زنجیده بودم که ما را معطل خودش کرده و به ما سر زنده است. او در آمدن به سنندج چندساعتی در کنارمان ماند و از دلم آن گلابه را درآورد. به‌هرحال ملاقات ما و دیدارهایی که چندبار دیگر با او داشتم‌ها، همواره تأثیرگذار بوده است و برای من اوقات مغتنمی در زندگی‌ام به‌شمار می‌آید. شاید رفتنش و دورشدنش از ایران برای او آسودگی داشته باشد، اما نودوشن در ایران برای تئاتر ایران خلایی محسوس است و امیدواریم همچنان در کنارمان باشد و سالیان‌سال شاهد کوشش‌هایش باشیم.

یاد هنرمند بی‌همتا

«آرش» بیضایی هشدار به ما

دیگر نوشته بود و به نظرم بیضایی فراتر از نظرگاه اینان آرش را نوشته بود که می‌توانستم آن را کار کنم. از نظر بیضایی آرش قهرمان نیست بلکه یک فرد عادی است که در دل شرایط سخت و موقعیت تبدیل به قهرمان می‌شود. آرش مربوط به دوره منوچهرشاه است که به همین دلیل فردوسی نامی از آرش هم نمی‌برد چون در آن دوران ایران بارها از توران شکست خورده است و این دوره سرزمین تاریخ‌ماست و بیضایی خودم این شکست را نشان می‌دهد که در آن آرش بیشتر از دشمنان از دوستان ایرانی‌اش لطمه می‌خورد! او آرش را طوری نشان می‌دهد که تیرش را نه با بازو که با کینه می‌اندازد و قبل از اینکه با کینه بیندازد با ایزد مهر تحت عنوان پدر دیداری می‌کند و همه‌چیز بر او آشکار می‌شود و درکل با اجرا موافقت کردند. در سال ۷۷ هم که اجرا کردیم با نقد و نظرای مثبتی مواجه شد و ما در آن از معماری زورخانه که بازمانده فرهنگ مهری است استفاده کرده بودیم. بنابراین آنچه بیضایی نوشته فقط ربط به امروز ندارد بلکه ریشه در تاریخ دارد و همین تاریخت و جغرافیای فرهنگی می‌تواند ارزش‌های کارش را بیشتر نمایان کند.

رؤ‌یاهایی که می‌آیند

اشباح بیرون آمده از محاق

● **ساسان کلفر:** نام تعدادی از معتبرترین فیلم‌سازان جهان این هفته بر پرده‌های سینما خواهد تابید. فیلم‌هایی از ریدلی اسکات انگلیسی، پل تامس اندرسن آمریکایی و فاتح اکین ترک‌تبار مقیم آلمان در برنامه اکران روزهای کریسمس تا سال نو گنجانده شده است و بازیگرانی مانند دنیل دی لویس، دایان کروگر، کریستوفر یلامر، ونسا ردگریو و آنت بنینگ در چند روز آینده روی پرده خواهند آمد.

تمام پول‌های دنیا

All the Money in the World



فیلمی که ردلی اسکات در ابتدا با بازی کوین اسپیسبی در یکی از نقش‌های اصلی ساخت و بعد از طرح ماجرای رسوایی‌های جنسی این بازیگر، کریستوفر یلامر کهنه‌کار را جایگزین او و تمام صحنه‌های مربوط به او را به‌سرعت بازسازی کرد. از دوشنبه، ۲۵ دسامبر (چهار دی) روی پرده آمده است. این درام دلهره‌آور ۱۷۲ دقیقه‌ای اقتباسی است از کتاب زندگی‌نامه‌ای «ثروت دردناک» اثر جان پارسونز و داستان ربهوده‌شدن یک پسر ۱۶ ساله و باج‌خواهی ۷میلیونی از پدر بزرگ ثروتمند او با بازگو می‌کند که با خودداری بزرگ خاندان از پرداخت، شرایط پیچیده‌ای را رقم می‌زند. مارک والبرگ، میشل ویلیامز و تیموتی هاتن از دیگر بازیگران «تمام پول‌های دنیا» هستند.

ریسمان‌شبح

Phantom Thread



رینولدز وودکاک (دنیل دی- لونیس) خیاط مشهوری است در لندن دهه ۱۹۵۰ که به‌شدت شیفته دانش است و آدمی دقیق و نکته‌سنج در زندگی که وقتی با یک زن جوان و پرشور به نام آلمانا (ویکی کریلیز) آشنا می‌شود، روال زندگی‌اش برهم می‌ریزد. آلمانا مستقل و مقتدر و بسیار متفاوت با اشخاص دیگری است که رینولدز تاکنون شناخته است و وقتی آشفته‌گی پریهجانی را به زندگی رینولدز وارد می‌کند، به منبع الهام او بدل می‌شود. این درام ۱۷۰ دقیقه‌ای که در روز کریسمس روی پرده آمده، دومین مورد همکاری پل تامس اندرسن کارگردان با دی- لونیس بعد از «خون به پا خواهد شد» (۲۰۰۷) است. کارگردان طبق عادت فیلم‌نامه‌را از نیز خود نوشته است.

در محاق



تازه‌ترین فیلم فاتح اکین، سازنده «لبه بهشت» (۲۰۰۷) که از روز چهارشنبه، ششم دی، در اکران محسود در آمریکا به نمایش درخواهد آمد، درامی است ۹۶دقیقه‌ای در داستانش در هامبورگ آلمان می‌گذرد. کاتیا (دایان کروگر) با شوهری کرد به نام نوری (نومان آکار) و پسرش سال‌ش زندگی می‌کند و روزی که از سر کار به خانه برمی‌گردد، درمی‌یابد که شوهر و فرزندش را در یک بمب‌گذاری تروریستی از دست داده است. ردیای گروه‌های نئونازی در این بمب‌گذاری دیده می‌شود و کاتیا که متصم است عدالت را برقرار کند، همه روش‌های ممکن را علیه دو مظنون به کار می‌گیرد.

ستاره‌های سینما در لیورپول نمی‌میرند

Film Stars Don't Die in Liverpool



پل مک‌کیگان اسکاتلندی که یک دهه پیش فیلم «نمره شناسن اسلوین» (۲۰۰۶) به کارگردانی او در ایران روی پرده سینما رفته، در تازه‌ترین فیلم خود که از روز جمعه، هشتم دی، به اکران سراسری می‌رسد، بخشی از زندگی بازیگر مشهور سینمای کلاسیک آمریکا، کلوریا گراهام را تصویر کرده است. گراهام (تت بنینگ) که در سن بالا کمتر نقشی ممکن است در هالیوود پیدا کند، به شمال انگلستان می‌رود تا در تئاتر ایفای نقش کند و عشقی میان او که چهاربار ازدواج کرده و طلاق گرفته است و چهار فرزند دارد، با بازیگری جوان به نام پیتر ترنر (جمی بل) شکل می‌گیرد. فیلم‌نامه را مت گرینهاپ بر اساس کتاب خاطرات پیتر ترنر با عنوان همین فیلم نوشته است.